

• دریافت ۸۹/۹/۲۹

• تأیید ۹۱/۲/۵

## تاریخ و جغرافیا در شعر پایداری افغانستان

مهدی شریفیان\*

رضا چهارقانی پرچلویی\*

### چکیده

در هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی، کودتایی با ماهیت مارکسیستی و کمونیستی در کشور افغانستان روی داد که منشأ تمامی تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... افغانستان در سه دهه اخیر بوده است. مردم افغانستان، پس از وقوع کودتا و به دنبال آن، ورود ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی به کشور خود، دست به جهادی گسترده و مقاومتی فراگیر در برابر دولت غیر قانونی و اشغالگران روس زدند. همراهی شاعران و نویسندگان با این حرکت سیاسی- اجتماعی، موجب خروج شعر افغانستان از بن بست محتوا و شکل‌گیری جریان شعر پایداری در حمایت از مقاومت مردمی در برابر روس‌ها شد. جریان شعر مقاومت، که تنها جریان شعری سه دهه اخیر افغانستان به شمار می‌رود شاعران را واداشت تا با بهره‌گیری از پشتوانه‌های فرهنگی ملت و میهن خویش، به صورت و مضمون شعر پایداری غنای بیشتری بخشیده، تأثیر آن را در مخاطبان عمیق‌تر سازند. در این میان، استفاده از عناصر مذهبی، تاریخی، جغرافیایی و اسطوره‌ای در شعر پایداری رواج بیشتری داشته است. این مقاله کوشیده است تأثیر عناصر تاریخی، جغرافیایی و اسطوره‌ای را در شعر مقاومت افغانستان از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار دهد.

### کلید واژه‌ها:

شعر پایداری، شعر افغانستان، تاریخ، جغرافیا، اسطوره.

Dr-sharifian@yahoo.com

\*دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا  
\*\*دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا

## ۱. مقدمه

پشتوانه فرهنگی، در نوع نگاه، تخیل، تصویر پردازی، زبان و حتی عواطف شاعر تأثیر مستقیم دارد. «عناصر تشکیل دهنده پشتوانه فرهنگی، بی‌نهایت و غیرقابل دسته بندی هستند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۱۵۴) همه دانش‌ها، فلسفه، اساطیر، آداب و رسوم، محیط جغرافیایی، حوادث تاریخی، مذهب، مثل‌ها و افسانه‌ها (عقاید عامه) و «هر آنچه در حوزه فرهنگی یک شاعر وجود دارد می‌تواند در جهت غنای صورت و محتوای شعر استفاده شود.» (همان) با تأکید بر واژه «استفاده» باید متذکر شویم که برخورداری از پشتوانه فرهنگی غنی لزوماً موجب غنای شعر نمی‌شود؛ چه بسا شاعرانی که اطلاعات، تجارب و معلومات زیادی دارند، اما قادر نیستند در شعر خود از آنها استفاده کنند. در میان شاعران افغانستان، کسانی را می‌شناسیم که در سطوح عالی علوم دینی تحصیل کرده‌اند و طبعاً معلومات زیادی در این زمینه دارند اما نقش آیات، روایات، تاریخ اسلام، اعلام دینی و علوم اسلامی در شعر آنها، بسیار کم‌رنگ‌تر از افرادی همچون محمدکاظم کاظمی است که به سبب تحصیل در رشته‌های فنی، علی‌القاعده از معلومات کمتری در این زمینه برخوردار هستند.

در مقایسه شعر مظفری و کاظمی نیز، چنین به نظر می‌رسد که مظفری نسبت به کاظمی از پشتوانه فرهنگی غنی‌تری برخوردار است، اما توانایی‌های کاظمی در بهره‌گیری هنری و ادبی از ذخایر فرهنگی خود، جلوه بیشتری به شعر او می‌بخشد. به هر صورت، برخورداری از ذخایر غنی فرهنگی از امتیازات یک شاعر به شمار می‌رود. عبدالله نعمه، یکی از ادبای معاصر عرب، در تفضیل شعر ابوالعباس بن رومی بر همگنان، داشتن ثروت فرهنگی را از جمله دلایل برتری او بر شاعران پیشین می‌داند و در توصیف شعر وی می‌نویسد:

«أكثر نضجاً و أبعد خیالاً و أقدر علی التصرف بالمديح و الهجاء، ذو ثروه ثقافیه یفقدھا أكثر من تقدمه من أدباء الشیعه.» (عبدالله نعمه، ۱۹۸۰: ۱۰)

در بررسی شعر افغانستان از نظر پشتوانه‌های فرهنگی، گاه با منشوری از اشارات تاریخی، اسطوره‌ای، مذهبی و ... در یک شعر و حتی یک بیت مواجه می‌شویم که تفکیک و توضیح آنها به صورت مجزاً عملاً غیر ممکن است؛ مع‌الوصف، ما در ادامه این مقاله کوشش خواهیم کرد تا در حد امکان، پاره‌ای از اشارات اسطوره‌ای، تاریخی و جغرافیایی در شعر افغانستان را مورد بررسی قرار دهیم.

## ۲. اشارات جغرافیایی

شعر، زبان احساسات و عواطف آدمی است و آنچه این عواطف و احوال قلبی را پدید می‌آورد جز زبان و محیط \_ مجموعه کیفیات طبیعی و جغرافیایی پیرامون \_ چیزی نیست. شاعر، حتی اگر مستقیماً از محیط خود سخن نگوید؛ قطعاً به صورت غیر مستقیم تحت تأثیر آن قرار دارد چرا که محسوسات و مشهودات فردی، مهم‌ترین منبع الهام شاعر و هنرمند به شمار می‌روند. از نظر فنی نیز، آنچه شاعر در اطراف خود مشاهده می‌کند، دستمایه اصلی تصویرسازی‌های اوست؛ (رک: زرّین کوب، ۱۳۷۳: ۳۸-۴۹) چنانکه بسیاری از شاعران، «مشبه‌به» های خود را از محیط زندگی خویش می‌گیرند. داستان ابن‌الرومی در این مورد شاهد مدعی ماست:

«گویند کسی ابن‌الرومی را ملامت کرد که چرا تشبیهات تو به خوبی، همچون تشبیهات ابن معترّ نیست؟ گفت: از سخنان او که مرا از گفتن آن عاجز می‌دانی، چیزی برخوان! مرد بیتی را که ابن معترّ دربارهٔ هلال ماه سروده بود برخواند. در آن شعر، شاعر، هلال ماه را به زورقی سیمین مانند کرده بود که آن را از عنبر، بار کرده بودند و از گرانی بار، قسمتی از آن به درون آب فرو رفته بود. گفت: دیگر برخوان! مرد، شعری دیگر خواند که در آن، شاعر، آذرگون را که از باران آغشته بود تشبیه به غالیه‌دانی زرّین کرده بود که در آن بقایایی از غالیه باز مانده بود. ابن‌الرومی فریاد برآورد که: لا یکلّف الله نفساً الاّ وسعها! ابن معترّ خلیفه‌زاده است، اثاث خانهٔ خویش را وصف کرده است، من چه چیز دارم که وصف کنم؟»<sup>۱</sup> (رک: شیخ عبدالرحیم بن احمد العباسی، ۱۳۶۷ق: ۱۰۸)

با آنکه در میان عوامل محیطی، جغرافیا و اقلیم عامل بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای به شمار می‌رود، ما در اینجا قصد نداریم این مسأله را به صورت کامل و همه‌جانبه مورد بررسی قرار دهیم؛ هدف ما، تنها ذکر شواهدی از تأثیر مستقیم عنصر جغرافیا در محتوای اشعار پایداری است.

آنچه در نظر اول مشاهده می‌شود، کاربرد فراوان نام شهرها، روستاها، ولایات و اماکن مختلف در شعر مقاومت افغانستان است. این مسأله در شعر مهاجران که به سبب دوری از زاد بوم خود، دچار نوعی نوستالوژی وطن هستند، شدت می‌یابد؛ اما بسیاری از این اشارات جغرافیایی، فاقد هرگونه کارکرد هنری و زیباشناختی است. در شعرهای زیر فقط نام تعدادی از شهرها و استان‌های افغانستان، پشت سر هم ردیف شده است:

بادغیس و فاریاب و جوزجان      بلخ و تخار و بدخش و بامیان  
کابل و غزنی و ننگرهار و خوست      از شما یکباره شد آتشفشان  
(فدایی، فریاد خون: ۵۱)

در هزاره دوزخی افروختید      خاک «وردک» را در آتش سوختید  
از «فره» تا «قندهار» و «نیمروز»      هر کجا ویرانه‌ها اندوختید  
(فدایی، فریاد خون: ۵۱)

برخلاف اشعار بالا، در نمونه زیر استفاده از ایهام تناسبی که میان قند و شیرین وجود دارد حلاوتی هنری به اشارت شاعر بخشیده است:  
می‌لرزم و به قلّه‌های رو به آفتاب می‌اندیشم / به دشت‌هایت / که امتداد آسمان بودند / به  
بلخ و بامیان / و **قندهار** شیرینت... (قاسمی، مجموعه شعر: ۸۰)

رابطه‌ای که شاعر، میان نی و بلخ (زادگاه مولانا) ایجاد کرده، موجب زیبایی بیشتر ابیات زیر شده است:

کجاست **نی** زن دانای این زمانه تلخ      که خون، ز دیده فشانده به سوگنامه **بلخ**  
به سوگ سرد هریوا و زابل خونین      به سوگنامه بغلان و کابل خونین  
(مظفری، ضریح آفتاب: ۲۶)

بنابر باوری دیرین، مردم افغانستان «مزار شریف» را مزار علی(ع) می‌دانند. با توجه به اینکه شهر مذکور در استان بلخ قرار دارد و بلخ زادگاه مولوی است، شاعر می‌گوید:  
... یا از نی تلخ **نجف** و **بلخ** بنالند      با **قونیه** آن غربت بین المللی را (اکبری، مجموعه شعر: ۴۷)  
از بلخ، در تاریخ به عنوان زادگاه احتمالی زرتشت یاد شده است. با توجه به جایگاه آتش در شریعت زرتشت، شاعر چنین مضمونی را خلق می‌کند:

از **بلخ** تا به غزنه از **آتش** گریز نیست      امشب که خواب‌های تو تأویل می‌شوند  
روزی که «**نوبهار**» شکفت از گوله‌ای      این سال‌های یخ‌زده تحویل می‌شوند  
(اکبری، مجموعه شعر: ۱۰۰)

«نوبهار»، معروف‌ترین آتشکده زرتشتیان نیز، در بلخ قرار داشته است. رابطه معنایی این کلمه با «شکفتن» و «تحویل سال‌های یخ‌زده»، ناخودآگاه شبکه‌ای از مفاهیم در هم تنیده را ایجاد کرده است.

گاه، شاعران مقاومت نه با استفاده از آرایه‌های ادبی، بلکه با بهره‌گیری از پیوند میان یک مکان با مکان دیگر - که حادثه خاصی در آن روی داده و از نوعی تقدس یا تأثیر حماسی برخوردار است - محتوای شعر خود را تقویت می‌کنند.

من از مدینه سخن های تلخ می گویم / ز بی نوایی نی های بلخ می گویم (کاظمی، ضریح آفتاب: ۸۵)  
 نو شد محرّم و مردان تشنه مرگ / مشمول جوشمندی خون خدا شدند  
 امروز خاک های فروزان **بامیان** / بار دگر تپشکده **کربلا** شدند  
 (رحیمی، مجموعه شعر: ۶۴)

«جلجتا» و «پامیر»، در ظاهر ارتباطی با هم ندارند؛ اما، شاعر برای ابراز همدردی با مردم فلسطین، پیوندی را میان آنها ایجاد کرده است.

آفتاب روی طلوع خویش ایستاده / و من / کنار شطی از روشنی / که از پامیر تا جلجتا تن می کشد ... (جعفری، شعر مقاومت افغانستان (۲): ۷۳)

پامیر، از کوه‌های معروف افغانستان و مورد علاقه و توجه مردم این کشور است. به همین دلیل اشاره به پامیر در شعر افغانستان بیشتر دیده می‌شود:

هر سو کویر و سلسله کوهان آتش است / دستاری‌ام دهید ز هامون بلوچ‌ها  
 آنک، هنوز شاخ به شاخ حماسه‌هاست / **پامیر** در کشاکش سمکوب قوچ‌ها  
 (اکبری، مجموعه شعر: ۶۹)

شاعر در غزلی که برای علاّمه بلخی سروده، می‌گوید:

ای یله! ای قوچ پرشورا! ای پلنگ پرغرورا! / وه! چه تنها بر سر **پامیر** پا برجا شدی! (اکبری، مجموعه شعر: ۶۸)

و شاعر دیگری، غرور سربلند خود را در قامت پامیر مجسم می‌سازد:

من از تبار غرورم / از دیار خون و باروت / از «بلخ» می‌سرایم / از **پامیر**...

(تابش، لحظه‌های طلوع: ۱۵)

قلّه «بابا»، مرتفع‌ترین کوه افغانستان است و ایهام لطیفی که در نام این کوه وجود دارد، دستمایه خوبی برای مضمون پردازی است؛ اما شاعران مقاومت کمتر از آن استفاده کرده‌اند.

طنین افکنده ای در من چراغ بی نهایت را / که افشا کرده‌ای در لحظه‌هایم چشم‌هایم را  
 سر جاری شدن در پیش دارد قلّه **بابا** / که شاید پر کند با قامتی از سجده جاییت را  
 (رحیمی، مجموعه شعر: ۲۴)

در شعر زیر که به کودکان افغانستان تقدیم شده، یکی از موارد نادر استفاده مطلوب از این عنصر جغرافیایی به چشم می‌خورد:

دوست دارم دست‌های کوچکت را      بازی و حال و هوای کوچکت را  
باز بازی هایت آغشته به خون شد      باز دیدم کربلای کوچکت را  
بیرق بابا به امید تو بر پاست      پر توان کن شانه‌های کوچکت را

(اکبری، مجموعه شعر: ۲۲)

معنای «قاتل هندو»، در نام سلسله جبال «هندوکش» مندرج است؛ شاعر با استفاده از این معنا، مردم را به مقابله با دخالت‌های پاکستان در امور داخلی کشور خویش تشویق می‌کند: چه سان از فخر خواهی دم زدی فرزندی هندوکش! که تقدیر تو را جادوگر هندو بچرخاند (کاظمی، کیهان فرهنگی، ش ۱۸۱: ۴۰)

دو مجسمه بزرگ «سلسال» و «شامامه» که در نزد بودائیان دارای تقدس بوده و در ادب کهن ما تحت نام «سرخ بت و خنگ‌بت» مکرر مورد اشاره قرار گرفته‌اند،<sup>۳</sup> از جمله عجایب جهان به شمار می‌رفتند که با تیشه جهالت طالبان نابود شدند. (عبدالأحمد جاوید، ۱۳۷۸: ۱۵۶ - ۱۵۸)

شاعری در اشاره به این دو مجسمه می‌گوید:

بعد از هزار عرصه لوایی نیافتم      سهراب من بمیردوایی نیافتم  
بت‌های بامیان دمی آغوش وا کنید      در گیر و دار شهر صفایی نیافتم

(اکبری، مجموعه شعر: ۷۴)

در اینجا، باید مجدداً یادآوری کنیم که اشارات جغرافیایی در اشعار سال‌های آغازین جنگ، به ویژه در شعر مهاجرانی که از وطن خود دور افتاده بودند، فراوان دیده می‌شود که البته تأثیر هنری بر آنها مترتب نبوده است. بیشتر شاعران پیش کسوت افغانستان فقط به ذکر نام اماکن، در شعر خود اکتفا کرده‌اند، اما در شعر نسل دوم شاعران مهاجر، این عناصر جغرافیایی به صورت رمز و نماد استفاده شده‌اند. با طولانی شدن جنگ و دوری از کشور به نظر می‌رسد، نسل جدید شاعران مهاجر بالیده در غربت، رغبتی به استخدام این قبیل عناصر نشان نداده‌اند.

### ۳. اشارات تاریخی

تلمیح به حوادث تاریخی، از رایج‌ترین شیوه‌های بهره‌گیری از پشتوانه فرهنگی در شعر است. بسیاری از تلمیحات شعر مقاومت افغانستان، در اشاره به تاریخ انبیاء و حوادث صدر اسلام شکل گرفته‌اند.

تیغ کَرّار چه بندد به کمر آنکه به عمر  
حج و گلزار چه خواهد کند آن بی‌سر و پا  
نتواند نهد آتش به کف دست عقیل  
که نبرده‌ست به قربانگه شوق اسماعیل  
می‌کنی دعوی همسنگی موسی و خلیل  
نزدی جان گرانمایه به آب و آتش  
(کاظمی، مجموعه شعر: ۹۱)

ژرف‌ساخت تلمیح، یک داستان مفصّل است که به نحوی شاعرانه، خلاصه شده است. در سه بیت فوق نیز، شاعر دست کم چهار واقعه تاریخی را خلاصه کرده است. علاوه بر آن، در بیت سوّم، ارسال المثل و لفّ و نشر مرتبی درهم تنیده شده که مایه‌های هنری شعر و قدرت شاعر را برجسته می‌سازد. شاعر در ابیات بالا رهبران را مورد انتقاد قرار داده، اما در نمونه زیر، تاریخ را آینه عبرت مردم ساخته است:

حیف شد فصل فلک تازی آدم‌ها رفت  
قوم موسی پی سیر و عدسی سرگردان  
آدمک‌ها همه ماندند زمین‌گیر و علیل  
قوم فرعون شنا کرده گذشتند از نیل  
ای خدا این تو و این کعبه و این لشکر فیل  
دیگر از بنده بیچاره نیاید کاری  
(کاظمی، مجموعه شعر: ۹۹)

معجزه عیسی(ع)، غرق شدن فرعون و گوساله سامری، سه واقعه تاریخی هستند که در سه بیت زیر شاعر را در افاده مقصود یاری رسانده‌اند. «استیزه نمایی»<sup>۴</sup> در تاریخ، ضمن اینکه به شعر شکلی (Form) بدیع بخشیده، از نظر بلاغی نیز تأثیر تحذیری آن را دو چندان ساخته است:

در گرفت آتش عصیان قرون ما را نیز  
نیمه شب خیل گراز آمد و شب پا را برد  
مردمان زنده نشد، کشت مسیحا را نیز  
این کرت نیل نه فرعون، که موسی را برد  
عاقبت، گاو طلا، شیر بلا داد اینجا  
خمره زر، می تسلیم به ما داد اینجا  
(کاظمی، مجموعه شعر: ۷۳)

اشاره به تاریخ اسلام، از لحظه تولّد پیامبر(ص)، در شعر مقاومت افغانستان حضور جدی

دارد:

در هفتاد رقم بتکده و اشد از نو  
چارده کنگره طاق بنا شد از نو(کاظمی، مجموعه شعر: ۲۴)  
جنگ‌های صدر اسلام نیز، محمل خوبی برای بیان موضوعات پایداری به شمار می‌روند:  
خسته منشین که حدیبیه حنینی دارد  
عاقبت صلح حسن جنگ حسینی دارد (کاظمی، مجموعه شعر: ۲۴)  
باز هم حبله به قرآن و خدا و دین است  
باز هم نیزه و قرآن و صف صقین است(شکوهی، شعر مقاومت افغانستان: ۴۸)  
سفر دشت غریبی است نفس تازه کنیم  
آخرین جنگ صلیبی است نفس تازه کنیم(کاظمی، مجموعه شعر: ۲۵)

حجاج بن یوسف، از خونخوارترین و منفورترین شخصیت‌های تاریخ اسلام است. شعر زیر ضمن تعریض تندی که به روشنفکران بی‌درد دارد، سرنوشت مردم ستمدیده را در چار میخ ستم حجاج‌های زمان توصیف می‌کند:

بر فراز خرمنی از استخوان سوخته      باز سر بر اوج می‌سایند برج عاج‌ها  
آسمانا! بنگر اینک عاشقان خویش را      در میان چارمیخ تفتنه حجاج‌ها  
(اکبری، مجموعه شعر: ۵۶)

راجع به واقعه عاشورا و نقش آن در شعر مقاومت افغانستان، به دو بیت زیر بسنده می‌کنیم و تفصیل مطلب را در مقالی دیگر پی می‌گیریم:

چشم واکن آی در آئینه چشم فرات      همچنان جاری است موج بازتاب خیمه‌ها  
کاخ‌های سنگدل را خاک خواهد کرد باز      موج در موج انتشار انقلاب خیمه‌ها  
(اکبری، مجموعه شعر: ۵۶)

هجوم مغول هم از وقایع مهم تاریخ افغانستان است که با تهاجم روس‌ها به این کشور، خاطره آن تداعی می‌شود:

گیتی نوای کینه دیرینه ساز کرد      فصلی ز نو به دفتر چنگیز باز کرد (فدایی، فریاد خون: ۲۷)  
دشت می لرزید از بی تابی مهمیزها      رقص سرها بود و چوگان داری چنگیزها  
تا بخشکانند یکسر ریشه فریاد را      جنگلی بر پا شد از انبوه حلق آویزها  
(اکبری، مجموعه شعر: ۱۳)

سه جنگ تاریخی مردم افغانستان با استعمار پیر انگلیس، چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، تأثیر بی‌سابقه‌ای در شعر افغانستان داشته است؛ در واقع جنبش جنگنامه‌سرایی در ادبیات افغانستان، تحت تأثیر همین وقایع تاریخی، با «اکبرنامه» «حمیداله کشمیری» آغاز می‌شود و با «جنگنامه» «غلامی کوهستانی» و دیگران ادامه می‌یابد. این جنگ‌ها که هر سه به پیروزی ملت افغانستان انجامید، نماد پایداری و اجنبی ستیزی این ملت هستند. در بیت زیر، هم به سه جنگ مهم افغان و انگلیس اشاره شده و هم به رمی جمرات در مناسک حج:

حلال زاده نباشیم اگر به رسم پدر      به خصم سقله نخوانیم قصه را از سر  
همان حماسه که با فتنه فرنگ زدیم      سه باره دیو ستم را به سینه سنگ زدیم  
(مظفری، مجموعه شعر: ۹)



شعر زیر، ضمن گوشزد کردن اهمیّت تاریخ در عبرت آموزی، به واقعه دردناکی در تاریخ هزاره‌ها اشاره دارد که طی آن، چهل دختر ارزگانی برای رهایی از دست دژخیمان عبدالرحمان خان، امیر مستبد وقت، خود را از فراز صخره‌ای بلند به زیر افکندند. عبارت «چهل شکوفه زنبق» قرینه‌ای برای اشاره به همین معناست:

و چرا هیچکس / پدران خویش را / ورق نزد / و خطوط میخی پنهان / میان جلدهاشان را /  
 نخواند / و هیچکس / فریادهای کبوتر پیر را / از جرز پخسه‌های قرون / نشنید؟ / و هیچکس /  
 در رؤیای شیرین / ندید / که از چهل شکوفه زنبق / تنها / چهل قطره خون / بر پای صخره  
 ای بلند / جوانه زده بود ... (سعیدی، مجموعه شعر: ۹۰)

ابوبال مظفری نیز، در اشاره به همین واقعه تاریخی می‌گوید:

بیا دمبوره! قصه‌ای ساز کن سر عقده‌های کهن باز کن  
 بخوان مخته‌ای از بهار و خزان به اسطوره کوچ چل دختران  
 (مظفری، مجموعه شعر: ۶۵)

قنبرعلی تابش نیز حماسه چهل دختران را اینگونه روایت می‌کند:

... کمان داران وسوسه / با گام‌های حقیر / در پی اسارت یک کاروان خورشید / می‌دویدند /  
 که بر کتف آسمان / نجابت می‌کاشتند.

تماشایی‌تر از آن نبود / که شما با گیسوان پرخون / در سراشیب افق / می‌رقصیدید / و شب،  
 زیر پاهایتان / در تب مرگ می‌سوخت / خورشیدهای من!  
 (قنبرعلی تابش، دورتر از چشم اقیانوس: ۲۱)

زنان حماسه‌ساز، در تاریخ افغانستان کم نیستند. در چارپاره زیر، نام دو تن از آنها، یعنی «ناهدید» و «ملالی»، آمده است که در حوادث تاریخی مهم نقش داشته‌اند:

من زنم از تبار افغانان هم‌ره رهروان راه خدا  
 می‌روم تا که زنده گردانم یاد ناهیدها، ملالی‌ها  
 (سیمین حسن زاده، شعر مقاومت (۲): ۹۳)

ناهدید، زنی است که در تظاهرات ضد کمونیستی سال ۱۳۵۹ش در کابل، توسط نیروهای دولتی کشته شد و ملالی دوشیزه جوانی بود که در جنگ معروف «میوند»، پرچم سپاه مقاومت را که حامل آن به شهادت رسیده بود، به دوش می‌کشید و با صدای بلند و آهنگین، ابیاتی را به زبان پشتو قرائت می‌کرد. ترجمه آن اشعار چنین است:

از خون معشوق، خال سرخ بر رخساره می‌گذارم/ خالی که در باغ سبز، گل سرخ را شرمند  
می‌سازد/ اگر در میوند شهید نشدی/ بدان که برای بی‌غیرتی زنده مانده‌ای. (غبار، ۱۳۵۹: ۶۳۸)

#### ۴. اسطوره‌ها و عناصر حماسی

داستان‌های حماسی و اسطوره‌های ملی و مذهبی، از غنی‌ترین منابع الهام و اقتباس شاعران هستند. شعر پایداری افغانستان نیز، مشحون از اشارات صریح و کنایی به این داستان‌هاست. شاعران این کشور، هم از اسطوره‌های حامی و سامی و هم از اسطوره‌های ملی خویش بهره برده‌اند. پاره‌ای از اساطیر حامی و سامی، واجد ارزش‌های مذهبی و دینی هستند که در این بخش، تنها به ذکر چند نمونه از آنها اکتفا می‌کنیم.

داستان خلقت آدم و ماجرای هیوط او به زمین، از مشهورترین اساطیر سامی است که در متون مقدس با صورت‌هایی تقریباً مشابه، تکرار شده است. در این داستان، سخن از میوه ممنوعه‌ای است که خوردن آن، موجب طرد آدم از بهشت برین می‌شود. در بعضی از روایات، این میوه، «سیب» و در پاره‌ای دیگر، «گندم» ذکر شده است؛ اما مقصود شاعر از میوه ممنوعه، در بیت زیر، گل «کوکنار» است، که مهمترین محصول کشاورزی افغانستان در سالهای اخیر بوده است:

پدران، پاره زمینی پی معبد هستند      پسران، میوه ممنوعه در آن می‌کشند (کاظمی، مجموعه شعر: ۷۴)  
آدم، به اغوای ابلیس، از فرمان حق سرمی‌تابد و از بهشت رانده می‌شود. مردم افغانستان هم احساس می‌کنند از بهشت کوچک خود طرد شده‌اند:

ما ز تبعیدیان بهشتیم      پشت پا خورده سرنوشتیم (کاظمی، در هوای حرم: ۸۶)  
قابیل، در اساطیر سامی، مثل شغاد در اسطوره‌های ایرانی، مظهر برادرکشی است:

در این گندم نمی‌دانم کدام ابلیس مخفی شد      که قابیل مجسم کرد فرزندان آدم را  
من این فصل تباهی را از آن هنگام حس کردم      که مسجد نیز پنهان کرد در خویش ابن ملجم را  
(کاظمی، مجموعه شعر: ۶۸)

در شعر زیر، اساطیر سامی با اسطوره‌های آریایی ترکیب شده و شاعر در جستجوی قهرمانی است که در کسوت پیامبران، با یدییضای اعجاز، عالم را سامان دهد:

... نه دستی/ تا برآید همچو برق از آستین موسی عمران / نه بطنی بارور/ از نطفه بالنده  
زروان<sup>۶</sup> (نوذر الیاس، از خطبه تا خروج: ۳۳)

در شعر زیر هم، اسطوره ضحاک، با ماجرای سامری درهم آمیخته است:

اینک نشسته ایم که تا مارهای خشم از شانه‌های مست کسی سر به در کنند  
اینک نشسته ایم که تا نسل سامری گوساله‌های شیری شان را بقر کنند  
(مظفری، مجموعه شعر: ۹۷)

تازبان زدن و بر دار کردن، از ابداعات ضحاک است و آز، پلیدی، سحر و جادو، دروغ و...  
به او نسبت داده شده، به همین دلیل، ضحاک در ادب فارسی، مظهر شاهان ستمکار است:  
گرگِ درنده در اطوار شبان می گردد مار کردار پی مغز جوان می گردد  
راه دشوار و سفر پر خطر و بار گران دانش پیر به کار آید و تدبیر جوان  
(خلیلی، اشک‌ها و خون‌ها: ۱۹۰)

ذکر ذوالفقار علی(ع)، در کنار درفش کاوه، اشاراتی تاریخی - اسطوره‌ای، یا اسطوره‌ای -  
مذهبی به پایداری و مقاومت ملت افغانستان است:

در وجود شرار سوزانی، از غرور قبیله ام زنده است هر چه خیر شود تکرار، باشد ذوالفقار بر شانه  
روح آهنگری اساطیری، باعث استواری ام بوده است بارها در مقابل نیش پادشاهان مار بر شانه  
(قاسمی، مجموعه شعر: ۱۱)  
کاش این زمان آن مرد بود، آن مرد تا باری دگر یک ذوالفقار آتشین، می ساخت از آهنگرم  
(احمدی، شعر مقاومت افغانستان (۲): ۲۲)

ققنوس، از پرندگان اساطیر کهن است که در شعر مقاومت افغانستان «تولدی دیگر» یافته:  
همه ققنوسیم، خاکستر ما می گوید فصل کوچ است روایتگر ما می گوید (قدسی، خاکستر صدا: ۳۱)  
با آنکه تهمتتان «جادو خسته» افغانستان، «دل به سیمرغ نبسته‌اند»، این موجود اسطوره‌ای  
گهگاه در گیر و دار تولد مضامین سترگ، خود به یاری شاعران مقاومت شتافته است:

فارغ از خفاش‌های سرنگون، سیمرغ وار اوج می‌گیریم سوی مشرق معراج‌ها (اکبری، مجموعه شعر: ۵۶)  
بگو چگونه بی‌فروزم امشب ای سیمرغ پر تو را که تویی پر شکسته تر از من (اکبری، مجموعه شعر: ۷۶)  
تهدمتن هنوز هم قهرمان حماسه‌های افغانستان است:

کاووس اسیر رنگ و ریو است اینجا جنگل نه که هفتخوان دیو است اینجا  
در دخمه شب، به تار گیسو بسته کو دست تهدمتان جادو خسته  
(مظفری، مجموعه شعر: ۲۲)

گفت: می‌دوزمش به تیر دو سر، چشم اسفندیار اگر باشد گفتم: آری چنین تواند کرد، رستم نامدار اگر باشد  
(کاظمی، کیهان فرهنگی، ش ۱۸۱: ۴۰)

از هفت خوان خوف هم بگذشت پور زال      دیگر مخواب آسوده ای پور پشنگ امشب  
(مظفّری، مجموعه شعر: ۴۶)

افسوس که زمانه ما سترون تهمتنان است:

تهمینه‌ای نزاید از این پس تهمتنی      اینسان که نسل‌ها به تو تبدیل می‌شوند  
بادا که خسروان لب شیرین همی‌گزنند      تا جام‌های تلخ تو قندیل می‌شوند  
(اکبری، مجموعه شعر: ۱۰۰)

اگر هم مادر گیتی تهمتنی بزاید، در چاه کین نابردار هلاک خواهد شد:

دشنه در مشت ماشه بر انگشت      سال‌ها در کمین هم بودیم  
تا به رسم شغاد رستم کش      راه‌ها را به خنجر آلودیم  
(مظفّری، مجموعه شعر: ۱۶)

روزگار ما فصل تزویر است:

گر بگیرد امشب از دستم تبرزین مرا      جشن می‌گیرند فردا روز تدفین مرا  
فصل تزویر است و چاه نابردار پیش رو      کو فرامرزی که گیرد از عدو کین مرا؟  
(مظفّری، مجموعه شعر: ۴۹)

رخش، در شعر مظفّری به نمادی از غرور تبدیل شده است:

رخش غرور و تیغ و کمان را فروختیم      کام و زبان شعله فشان را فروختیم (مظفّری، مجموعه شعر: ۹۶)  
دیشب ربود از آخورش رخس غرورم را      باید بگردم کوه‌ها را با تفنگ امشب (مظفّری، مجموعه شعر: ۴۶)  
پرش خارا شکاف تیر آرش، سفیری است که در گذار از سرزمین افغانستان، شعرها را از باور  
این اسطوره پایداری بارور می‌سازد:  
بر خال امن خط‌خطر بوسه می‌زند      وقتی تو چشم بسته کمانگیر می‌شوی (اکبری، مجموعه شعر: ۲۴)  
در کشاکش مقاومت، مردانی هستند که از ترس مادر فولاد زره، از جادّه پایداری پای پس  
می‌کشند:

پای از این جاده بدزدید که مه در پیش است      فتنه مادر فولاد زره در پیش است (کاظمی، مجموعه شعر: ۲۲)  
دیو هم، از موجودات اسطوره‌ای و افسانه‌ای است. دیو، در اصل به معنی خداست و در قدیم  
به گروهی از پروردگاران آریایی اطلاق می‌شده ولی بعد از ظهور زرتشت و معرفی اهورا مزدا،  
دیوها که خدایان عهد قدیم بودند، همراه کننده و از جنس شیاطین شمرده شدند. در ادبیات  
فارسی، دیو، عفريت، هیولا، غول و شیطان در برابر خدا و فرشتگان، مظهر زشتی، پلیدی،

تباہکاری و فسادند. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۲۰۱) در شعر مقاومت افغانستان، دیو به عنوان نمادی از منفورترین دشمنان ملت و میهن حضور یافته است:

این زمین دیده بسی شداها      اهرمن‌ها دیوها شیداها  
عاقبت گردیده حق پیروزمند      رایت عدل خدا گشته بلند  
(خلیلی، شب‌های آوارگی: ۴۲)

دیو نفاق، دشمنی در درون خانه است که باید هر چه زودتر او را از بین برد:  
دیو نفاق، خانه ملت خراب کرد      این دیو را بکش که به دیوان رسیده است (خلیلی، شب‌های آوارگی: ۸۰)  
از دیو نباید ترسید. تکبیر و صلوات مجاهدان فتنه‌های اهریمن را بی اثر می‌کند:  
آتشی در نهاد دشمن زد      تندر پر توان تکبیرت  
نقشه شوم اهرمن شد فاش      از بلندای بام تدبیرت  
(خراسانی، گلبانگ بلال: ۲۳)

### نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد، ویژگی‌های بهره‌گیری از پشتوانه‌های فرهنگی، تاریخی، جغرافیایی و اسطوره‌ای در شعر مقاومت افغانستان را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- گذشته از نفس تفاوت شاعران در میزان برخوردارگی از پشتوانه فرهنگی، توانایی آنها در به کارگیری این دانسته‌ها در صورت‌های ادبی و هنری نیز متفاوت است؛ چنانکه بعضی از شاعران، علی‌رغم معلومات اندک، به گونه‌ای مطلوب‌تر از آنها در شکل ادبی و هنری استفاده کرده‌اند و پاره‌ای دیگر به رغم برخوردارگی از پشتوانه‌های غنی‌تر در به کار بردن معلومات خود ناتوان بوده‌اند.

۲- اشارات جغرافیایی در اشعار سال‌های آغازین جنگ به ویژه در شعر مهاجرانی که از وطن خود دور افتاده بودند، بیشتر دیده می‌شود، که تأثیر هنری بر آنها مترتب نیست. بیشتر شاعران پیش کسوت افغانستان فقط به ذکر نام جای‌ها در شعر خود اکتفا کرده‌اند، اما در شعر نسل دوم شاعران مهاجر، این عناصر جغرافیایی به صورت هنری و در قالب رمز و نماد استفاده شده‌اند. با طولانی شدن جنگ و دوری از کشور، نسل جدید شاعران مهاجر که بیشتر عمر خود را در غربت به سربرده‌اند، به استفاده از این قبیل عناصر رغبت چندانی نشان نداده‌اند.

۳- تاریخ، خصوصاً وقایع تلخ تاریخ افغانستان، الهام بخش شاعران مقاومت این کشور در سالهای طولانی جنگ بوده است. از آن جمله، می‌توان به تاریخ جنگ‌های صدر اسلام، عناصری از تاریخ تشیع، خصوصاً واقعه عاشورا، هجوم مغول و نبردهای سه گانه با ارتش استعمارگر بریتانیا اشاره کرد. شاعران هزاره‌تبار نیز از عناصر تاریخی معروف قوم خویش در مضمون آفرینی سود جستند.

۴- شاعران پایداری افغانستان، به دلیل ویژگی‌های ملی و مذهبی مردم خویش، از عناصر حماسی و اساطیری حامی و سامی و آریایی توامان سود جستند. داستان‌هایی نظیر: خلقت و هبوط آدم، میوه ممنوعه، ابلیس، قابیل، تهمتن، ققنوس، سیمرغ، ضحاک و ... در شعر مقاومت افغانستان بازتابی چشمگیر داشته است. نکته جالب توجه در این خصوص، ترکیب اساطیر آریایی و عبرانی مانند: شغاد و قابیل به عنوان نماد برادرکشی است.

### یادداشتها:

۱- آن ابیات چنین است:

قَد اِثْقَلْتَهُ حَمُولاً مِّنْ عَنبِرٍ	أَنْظُرُ إِلَيْهِ كَزُورِقٍ مِّنْ فَضَّةٍ
غَبَّ سَمَاءٍ هَامِيَةٍ	كَمَا أَنْ أَدْرِي وَنَهَا
فِيهَا بَغَايَا غَالِيَةٍ	مِدَاهِنٍ مِّنْ ذَهَبٍ

۲- قوچ در اشعار محمدتقی اکبری نماد «رهبر» و «راهنما» است. شعر اول به رهبران جنگ افروز و شعر دوم به مرتبه پیشتازی و رهبری علامه بلخی اشاره دارد.

۳- خاقانی، فرخی و سوزنی در اشعار خود از بت‌های بامیان نام برده‌اند. ظاهراً عنصری هم، کتاب «حدیث صنی البامیان» ابوریحان بیرونی را به صورت منظوم و با نام «سرخ‌بت و خنگ‌بت» ترجمه کرده که هیچکدام به دست ما نرسیده‌اند. برای آگاهی از افسانه این دو مجسمه بزرگ رک: عبدالاحمد جاوید، دو شاهد خاموش، فصلنامه «دری»، ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۷۸، صص ۱۵۶ تا ۱۵۸.

۴- تعبیری که در ترجمه «پارادوکس» فرنگان از مولوی وام کرده‌ام:

لیک این دو ضد استیژه نما      یک دل و یک کار باشد در رضا (مثنوی، ۱/۳۰۸۵)

۵- یکی از آلات موسیقی در افغانستان.

۶- زُرّوان یکی از خدایان اساطیری است که هم مؤنث و هم مذکر بوده و اهریمن و اهورامزدا (تاریکی و روشنی یا روح و ماده) مولود او هستند.

### منابع

- از خطبه تا خروج (مجموعه شعر مقاومت افغانستان). ۱۳۶۵. چ اول. دهلی. بی نا.

- اکبری، محمد تقی. ۱۳۸۰. مجموعه شعر. چ اول. تهران: نیستان.
- العباسی، شیخ عبدالرحیم بن احمد. ۱۳۶۷ ق. معاهد التنصيص علی شواهد التخلیص. ج ۳. الطبعة الأولى. مصر.
- تابش، سعادت ملوک. ۱۳۶۰. لحظه های طلوع. چ اول. تهران: اوج.
- تابش، قنبر علی. ۱۳۷۶. دورتر از چشم اقیانوس. چ اول. تهران: حوزه هنری.
- خراسانی، امین اله. ۱۳۶۴. گلپانگ بلال. چ اول. لاهور: مطبعه العلمیه.
- خلیلی، خلیل اله. ۱۳۶۴. اشکها و خونها. چ اول. اسلام آباد: انتشارات رایزنی فرهنگی سفارت ج. ا. ا در پاکستان.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۶۵. شب های آوارگی. چ اول. اسلام آباد: شورای ثقافتی جهاد افغانستان.
- در هوای حرم (مجموعه شعر شاعران خراسان). ۱۳۶۹. چ اول. تهران: حوزه هنری.
- دلجو حسینی، محمداسحاق. ۱۳۶۷. بانگ رحیل. چ اول. اسلام آباد: انتشارات حزب اسلامی افغانستان.
- رحیمی، محمد بشیر. ۱۳۷۸. مجموعه شعر. چ اول. تهران: نیستان.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۳. نقد ادبی. چ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- سعیدی، محمد شریف. ۱۳۷۹. مجموعه شعر. چ دوم. تهران: نیستان.
- شفیع کدکنی، محمد رضا. ۱۳۵۹. ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. چ اول. توس.
- ضریح آفتاب (گاهنامه شعر). ۱۳۶۸. دفتر پنجم. چ اول. تهران: حوزه هنری.
- غبار، میر غلام محمد. ۱۳۵۹. افغانستان در مسیر تاریخ. چ دوم. قم: پیام مهاجر.
- فدایی هروی، براتعلی. ۱۳۶۵. فریاد خون. چ اول. مشهد: مجمع فرهنگی مهاجرین مسلمان افغانستان.
- قاسمی، محمد ضیاء. ۱۳۸۰. مجموعه شعر. چ اول. تهران: نیستان.
- قدسی، فضل اله. ۱۳۷۵. خاکستر صدا. چ اول. مشهد: حوزه هنری.
- کاظمی، محمد کاظم و محمد آصف رحمانی. ۱۳۷۱. شعر مقاومت افغانستان. چ اول. تهران: حوزه هنری.
- کاظمی، محمد کاظم. ۱۳۷۹. مجموعه شعر. چ دوم. تهران: نیستان.
- مظفری، ابوطالب. ۱۳۷۹. مجموعه شعر. چ دوم. تهران: نیستان.
- مظفری، ابوطالب و نادر احمدی. ۱۳۷۲. شعر مقاومت افغانستان (دفتر دوم). چ اول. تهران: حوزه هنری.
- مولوی، جلال الدین محمد. ۱۳۷۵. مثنوی معنوی (تصحیح ر. نیکلسون). چ چهارم. تهران: طلوع.
- نعمه، عبدالله. ۱۹۸۰ م. الادب فی ظلّ التّشیع. چ دوم. کویت. دار التوحید الاسلامی.

#### مجلات:

- خراسان، سال دوم، ش ۱، ۱۳۶۰.
- درّ درّی، ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۷۸.
- کیهان فرهنگی، ش ۱۸۱، ۱۳۸۰.